

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۷، بخش ۳

دوم پادشاهان ۱۸-۱۹، بخش ۳

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

آنگاه اشعیا، پسر آموص، پیامی برای حزقیا فرستاد و گفت: «خداوند، خدای اسرائیل، چنین می گوید: دعای تو را در مورد سنحاریب، پادشاه آشور، شنیدم.»

و این شعر، که ادامه‌ی فصل ۱۹ است، باز هم یکی از زیباترین بخش‌های کتاب مقدس است. دختر باکره صهیون، تو را تحقیر و مسخره می کند. دختر اورشلیم، هنگام فرار تو، سر خود را تکان می دهد.

حالا، چرا اورشلیم را با این اصطلاحات توصیف کنیم؟ هرگز تسخیر نشده؟ با در نظر گرفتن این استعاره، سنحاریب آمده بود تا با دختر باکره اورشلیم چه کند؟ او قصد تجاوز به او را دارد. و بنابراین، اشعیا می گوید همانطور که سنحاریب فرار می کند، دختر باکره اورشلیم خواهد گفت، نه، نه، نه، نه، نه، نه، نه. تو خداوند را مسخره کردی؟ اورشلیم قرار است تو را مسخره کند.

حالا، دوباره، این قدرتمندترین مرد جهان است. در جهان دوباره، ما اینجا به گستاخی نگاه می کنیم.

روزی فرا خواهد رسید، سنحاریب، که اورشلیم به تو خواهد خندید. چه کسی را مسخره و کفر گفتی؟ علیه چه کسی فریاد زدی و با تکبر چشمانت را بالا گرفتی؟ علیه قدوس اسرائیل. اصطلاح مورد علاقه اشعیا برای خدا.

بار در کتاب اشعیا. خدای مقدس اسرائیل. خدای مقدس، خدای متعال، کاملاً دیگر اسرائیل، که به ۲۶ حضور مردمی درمانده، بی ارزش و بی فایده آمده و خود را به آنها تسلیم کرده است.

قدوس اسرائیل. داوود؟ خب، نه، خداست. این خداست.

اوه، بله، بله، بله، بله. در سراسر عهد عتیق، دختر باکره به عنوان دوست داشتنی ترین، لطیف ترین و خواستنی ترین به تصویر کشیده شده است.

و البته، در کتاب اشعیا، در فصل ۳ آمده است، جایی که دختران اورشلیم با تمام زیورآلات، مثلاً، کاتالوگ سیرز، آراسته شده اند، اما ما دیگر این کار را نمی کنیم. اما اینجا هستند، با پاهایشان جرنج جرنج می کنند. آنها دستبند مچ پا دارند تا نتوانند گام‌های بلندی بردارند، انگار که در یک مزرعه شخم زده راه می روند.

دختران اورشلیم. و اشعیا می گوید، و همه شما به جای آن موی زیبا، به جای آن بوی خوش عطر، ویران خواهید شد. بنابراین، این چیز می تواند هر دو جهت را تغییر دهد.

بله. باشه. شما با فرستادگانتان، خداوند را مسخره کرده اید.

و شما گفته اید، حالا، اگر آشوری‌ها تکلیف خود را انجام داده بودند، اشعیا هم تکلیف خود را انجام داده است. چون این دو یا سه آیه بعدی خیلی شبیه سالنامه‌های سلطنتی آشوری است، جایی که این پادشاهان آشوری در مورد هر کاری که انجام داده اند، لاف می زنند. من، با ارابه‌های فراوانم، از ارتفاعات کوه‌ها، از بلندترین ارتفاعات لبنان، بالا رفته ام.

بلندترین سروهایش را بریده‌ام، بهترین ارس‌هایش را به دورافتاده‌ترین نقاطش، بهترین جنگل‌هایش رسیده‌ام در سرزمین‌های بیگانه چاه کنده‌ام و از آنجا آب نوشیده‌ام.

با کف پایم تمام نهرهای مصر را خشک کردم. حالا، اشعیا گزارش‌های مطبوعاتی آنها را خوانده است. پس شما خداوند را مسخره کرده‌اید.

تو او را با تمام آن بت‌های بی‌فایده دنیا یکی دانسته‌ای و خودت را برتر از همه چیز دیده‌ای. خدا در آیه ۲۵ در این مورد چه می‌گوید؟ مگر نشنیده‌ای؟ مدت‌ها پیش، من آن را مقدر کردم.

در روزگاران قدیم، من این را تدبیر کردم. اکنون، من آن را به انجام رسانده‌ام که تو شهرهای مستحکم را به! توده‌های سنگ تبدیل کرده‌ای. ای خدای من

سنحاریب، من کسی هستم که انجام همه این کارها را برای تو ممکن ساخته‌ام. این یهوه که تو آن را با بت‌های حمات و ارفاد مقایسه کردی، بدون من نمی‌توانستی هیچ یک از این کارها را انجام دهی. حالا، دوباره به آن فکر کن.

هیتر بدون یهوه نمی‌توانست کاری انجام دهد. استالین بدون یهوه نمی‌توانست کاری انجام دهد. اگر این کارها را کردی، به این دلیل است که من به تو اجازه دادم این کار را انجام دهی، زیرا با نقشه حاکمیت من مطابقت دارد.

و تو منو مسخره می‌کنی؟ آیه ۲۷، من می‌دونم کجایی. مثل این تبلیغات خنده‌داره. من می‌دونم کجا زندگی می‌کنی.

و وقتی آمدی و رفتی و از خشمی که بر من داری و از گستاخات که به گوشم رسیده، خشمگین شدی، قلابم را در بینی‌ات و لگامم را در دهانت خواهم گذاشت. تو را از راهی که آمده‌ای، باز خواهم گرداند. این چه تشبیهی است؟ او اینجا از چه چیزی صحبت می‌کند؟ بردگی، اسارت

شما نقشه داشتید که تمام مردم یهودا را به اسارت ببرید. و ما تصاویر و نقش برجسته‌هایی داریم که آشوری‌ها با غرور سفارش ساخت آنها را داده‌اند. اینها افرادی هستند که لباس‌های ژنده و زنجیر پوشیده‌اند.

زنجیر به قلابی در دهانشان وصل است. و آنها دارند راه می‌روند، ۷۰۰ مایل به سمت اسارت می‌روند. خدا می‌گوید تو نقشه داری این کار را با مردم من بکنی؟ خب، بگذار به تو بگویم، این اتفاق برای تو خواهد افتاد.

بنابراین، پس ما یک نشانه جذاب داریم. باید بگویم که بیشتر نشانه‌ها در کتاب مقدس واقعاً ضعیف هستند، زیرا ثابت نمی‌کنند که خدا وفادار است.

به همین دلیل است که ما نشانه‌ای می‌خواهیم. پروردگارا، نمی‌دانم که آیا می‌توانم به تو اعتماد کنم یا نه. نمی‌دانم که آیا واقعاً می‌خواهم جرات کنم و از تو اطاعت کنم یا نه.

پس لطفاً نشانه‌ای به من بدهید که ثابت کند شما وفادار هستید و مرا به انجام این کار متقاعد کند. معمولاً نشانه‌هایی که خدا به ما می‌دهد، فقط پس از اطاعت ما در آینده اتفاق می‌افتند. آن موسی است.

من به تو نشانه‌ای می‌دهم. تو این قوم را در این کوه برای پرستش رهبری خواهی کرد. و من می‌توانم صدای موسی را بشنوم که می‌گوید: خدایا، من چنین نشانه‌ای نمی‌خواهم.

ازت می‌خوام همین الان به کاری بکنی. فکر کنم خدا گفته، به بونه‌ی مشتعل که نسوزه چطوره؟ باشه. اما به نشونه هست.

امسال قرار است غلات سیلو را بخورید. سال بعد، غلات داوطلبانه از زمین بیرون می‌آیند و شما آن را خواهید خورد.

سه سال دیگه، تو مشغول کاشت و پرورش محصولات خواهی بود. اون دیگه نیست. و تو سه سال دیگه هنوز اینجا خواهی بود.

.خب، باشه، خدایا. آره. بهم اعتماد کن.

و من به شما شواهدی ارائه خواهم داد که نشان می‌دهد من قابل اعتماد هستم. این همان چیزی است که پیشگویی‌های پیشگویانه در مورد آن صحبت می‌کنند. این است که به ما بگویند، بله، آینده در دستان خداست.

و بعد وقتی این اتفاق بیفتد، آن افراد در آینده خواهند گفت، وای، خدا به وعده‌اش عمل کرد، مگر نه؟، پیشگویی برای این نیست که بتوانیم یک جدول زمانی بسازیم و بفهمیم عیسی چه زمانی می‌آید. بنابراین، می‌توانیم تا روزی که او از راه برسد، مثل جهنم زندگی کنیم. نه.

.نه. پس اینجا هم همینطوره. سه سال بعد از این بهشون فکر کن.

.وای. ببین، دقیقاً همینو گفت. گفت سه سال دیگه، تمام آثار اون مشکلات جدی از بین میره.

چه کسی فکرش را می‌کرد؟ آیه ۳۲. و من متوقف می‌شوم. بنابراین، این همان چیزی است که خداوند در مورد پادشاه آشور می‌گوید.

او وارد این شهر نخواهد شد و تیری به آنجا نخواهد انداخت. او با سپر به مقابل آن نخواهد آمد و سنگری در برابر آن نخواهد ساخت. از راهی که آمده است، باز خواهد گشت.

او وارد این شهر نخواهد شد، خداوند می‌گوید. من از این شهر دفاع خواهم کرد و آن را به خاطر خودم و به خاطر بندهام داوود نجات خواهم داد. و آن شب، فرشته خداوند بیرون رفت و ۱۸۵۰۰۰ نفر را در اردوگاه آشوریان کشت.

مانند آیه ۳۶. بنابراین، سنحاریب، پادشاه آشور، اردوگاه را ترک کرد و عقب‌نشینی کرد. او به نینوا بازگشت و در آنجا اقامت گزید.

بله، حدس می‌زنم همینطور باشد. و همانطور که اشاره کردم، فکر می‌کنم این موضوع در پس‌زمینه بسیار تعجب‌آور است. آیا شهر شورش را دست نخورده باقی گذاشتید؟ آیا پادشاه شورش را زنده گذاشتید؟ در سوابق خود، سنحاریب به میزان پولی که از حزقیا جمع‌آوری کرده، مباحثات می‌کند.

.او به تمام کارهایی که انجام داده لاف می‌زند. و بعد می‌گوید، حزقیا، من ساکت شدم، مثل پرنده‌ای در قفس. در لشکرکشی بعدی‌ام، تصمیم گرفتم به جای غرب، به شرق بروم.

من هم همینطور. او ۱۹ سال دیگر بر تخت سلطنت ماند و دیگر هرگز در غرب لشکرکشی نکرد. من هم همینطور.

و به یاد داشته باشید، مصر هدف اوست. البته، او به ما نمی‌گوید که یک شب ۱۸۵۰۰۰ نفر را از دست داده است. ما چنین انتظاری نداریم.

اما خب، اینم ازش. من از نحوه‌ی انجامش خوشم میاد. خب، تقریباً به جورایی بی‌مقدمه

.همه این اتفاقات. بنگ، بنگ، بنگ، بنگ، بنگ، راستی، چه بامزه

.بله. بله. همیشه بهش اعتماد کرد

.بیایید دعا کنیم.

:پدر آسمانی عزیز، از تو به خاطر مثال حزقیامتشکریم. از تو به خاطر مردی که پشتش به دیوار بود و گفت: «متشکریم».

از ایمانش متشکریم. از دعایش متشکریم. از شواهدی که نشان می‌دهد می‌توانیم به شما اعتماد کنیم، متشکریم.

و اگر به تو اعتماد کنیم، ما را نجات خواهی داد. از تو به خاطر تمام شواهدی که در زندگی خود از قابل اعتماد بودن تو داریم، سپاسگزاریم. از تو به خاطر تمام خوبی‌هایی که به افراد حاضر در این اتاق انجام داده‌ای، سپاسگزاریم.

.و ما شهادت می‌دهیم که این از دست توست. متشکریم. به نام تو دعا می‌کنیم، آمین